

تماشا

هراس از خوشبختی



مریم رحمانیان

چند وقت پیش در کتاب «جستارهایی در باب عشق» با یک بیماری آشنا شدم به نام آن‌هدونیا. از آن دسته نام‌هایی است که از زبان یونانی آمده، به معنای عدم لذت، بیماری عجیبی است ناشی از وحشت ناگهانی روبه‌روشدن با خوشبختی. یاد دو سال پیش افتادم. نشسته بودم روی یک صندلی، در قایقی تفریحی روی رودخانه زامبزی که چند ده متر پایین‌تر با سقوط از ارتفاع صدمتری آبشار ویکتوریا را می‌سازد و به خمیازه اسب‌های آبی نگاه می‌کردم. یکی، دو ساعت قبلش، با طنابی آویزان به پاهایم از ارتفاع ۱۱۱متری پریده بودم و بعد هم از میان صخره‌های سبز، زیپ‌لاین کرده بودم. صدای آهنگ بی‌کلام ملایمی می‌آمد و قایق، بی‌هیچ حرکت تندی روی آب شناور بود. ابرهای چاق در پس‌زمینه آبی پررنگ، در نزدیک‌ترین فاصله ممکن به دریاچه بودند و من بعد از تجربه هجوم لشکر آدرنالین، در حال بازگشت به سطح آرامش بودم. در همین آن جادویی، یادم آمد که دو هفته دیگر باید برمی‌گشتم و امتحان بهینه‌سازی خطی می‌دادم. یاد کلاس‌های دانشگاه افتادم و متهابی‌هایی که شبیه کندوی عسل به سقف وصل بودند. یاد صندلی‌های آبی ناراحت و استاد‌های خسته و کلاس‌های بی‌پایان و زندگی خاکستری روزمره. یاد تاکسی‌هایی که اول صبح اخم‌هایشان را با دیدن ۱۰هزار تومان‌ی در دستت در هم گره می‌زنند. یاد همه آدم‌های معمولی. چخوف می‌گوید فقط یک انسان کوتاه‌فکر و کینه‌جو می‌تواند به این دلیل که آدم‌های معمولی قهرمان نیستند کینه آنها را به دل بگیرد. نه، کینه‌جو یا کوتاه‌فکر نبودم. این را خوب می‌دانستم. اما همان آن، وسط آرام‌ترین دریاچه جهان، کینه خودم؛ کینه همه زندگی‌ها و آدم‌های معمولی را به دل گرفتم. انگار که برای دورزدن خوشبختی، خودم را با فکرهای پیچوده و فرسوده‌کننده مشغول نگه داشتم. انگار نه انگار که «حاصل عمر آن دم است، باقی ایام رفت». گاهی این آگاهی بی‌تردید از آینده، به رغم این میل و حس بی‌اساس اما نیرومند که شاید این لحظه تا ابد کش بیاید، ما را به گریه می‌اندازد. گاه انسان در اوج امیدواری، می‌خواهد که امیدوار نباشد، از آن لحظه عمیق آرامش، خودش را جدا می‌کند. انگار که فکر می‌کردم رسیدن به عمق لذت و خوشبختی، برای آینده است. برای روزهای خیلی دور. به قول دوباتن، باور مطلق داریم به اینکه خوشبختی فقط در آینده‌ای دور محقق خواهد شد؛ عدم قابلیت زندگی در زمان حال، در ترس از ترک موقعیت امن انتظار یا خاطره نهفته است. ترس از اعتراف به اینکه این، تنها زندگی‌ای است که باید زندگی کنیم. ترس از اینکه روی سر هر خوشبختی بادآورده‌ای، همیشه چنگال‌های تیز بیرون‌آمده از تاریکی وجود دارد. در همین فکرها بودم که مردهایی با پوست تیره و پیراهن‌های زرد براقی که بدجور بهشان نمی‌آمد از طبقه بالا آمدند و وسط قایق ایستادند. کسی که به نظر رئیسشان می‌آمد، با شکم گرد و قلمبه‌ای که دکمه‌های پیراهنش را تهدید می‌کرد، شروع کرد به صحبت. از این گفت که یک گروه موسیقی اهل زمبابوه هستند و سال‌هاست که با هم می‌خوانند. بعد قبل از اینکه شروع به خواندن کنند، قهقهه برایمان تعریف کرد که راست و دروغش بماند پای خودش. گفت سال‌ها پیش، چند آمریکایی برای تفریح آمده بودند آبشار ویکتوریا. گفت که در قایقی درست شبیه همین، آوازی برایشان خوانده بود. یکی، دو سال بعد همان آهنگ بدون اجازه آنها در کارتون شیرشاه استفاده شد. مرد با لیخدنی بزگوارانه و نواضعی ساختگی گفت که آنها را بخشیده است. با خنده گفت بخشش‌اش برای این است که آن آمریکایی‌ها زبانشان را به درستی بلد نبودند و قسمتی از شعر را اشتباه خوانده‌اند. جایی از کارتون به جای جمله آفریقایی «تو پادشاهی!» که در شعر اصلی آمده است، آوازی بی‌معنایی را گفته‌اند. گفت به جای «ایمپووه» به اشتباه خوانده‌اند «آویمپووه». دلم برایش سوخت. چه راست می‌گفت چه دروغ، آدم قابل ترحمی بود. اگر راست می‌گفت، دلم برای این می‌سوخت که در مواجهه با بی‌رحمی واقعیت و ضرورت، کنار آمدن یا تلاش برای تغییر آن، ضعیف بود. اگر دروغ می‌گفت باز دلم می‌سوخت و یاد دکتر ندوشن می‌افتادم که جایی در باب نیاز مبرم انسان به کسب شخصیت قابل اعتنا در جامعه و نایب‌بودن دائمی‌اش گفته بود. دلم برایش سوخت و این دلسوزی کمی سرم را گرم کرد. سرم را گرم کرد تا از روبه‌روشدن با آن‌هدونیا در امان باشم. نه که نمی‌خواستم خوشحال نباشم؛ چراکه مخالف خوشحالی، بی‌احساسی است. از دست‌دادن انگیزه و شور برای حرکت است. فقط انگار که می‌خواستیم در امان باشم. می‌خواستیم برگردم به حیاب امنم. به اتاق بنفشم در تهران و کارهای معمولی بکنم و به خاطره‌هایم فکر کنم. اما متأسفانه یا خوشبختانه، هیچ‌وقت چنین اتفاقی نمی‌افتد. من باز هم به یقین چنین لحظه‌ای را در زندگی‌ام تجربه خواهم کرد. باز هم درد آن‌هدونیا را خواهم چشید. چراکه به قول یاسکان تنها بدبختی بشر، ناشی از عدم قابلیت تنهاماندن در آتاقش است.

شرق روزنامه

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه ۲۳ آبان ۱۳۹۸ | ۱۶ ربیع‌الاول ۱۴۴۱ | ۱۴ نوامبر ۲۰۱۹ | سال هفدهم | شماره ۳۵۷۱ | ۱۶ صفحه | اذان ظهر تهران ۱۱:۴۹ | اذان مغرب ۱۷:۰۸ | اذان صبح فردا ۵:۱۳ | طلوع آفتاب ۶:۴۰

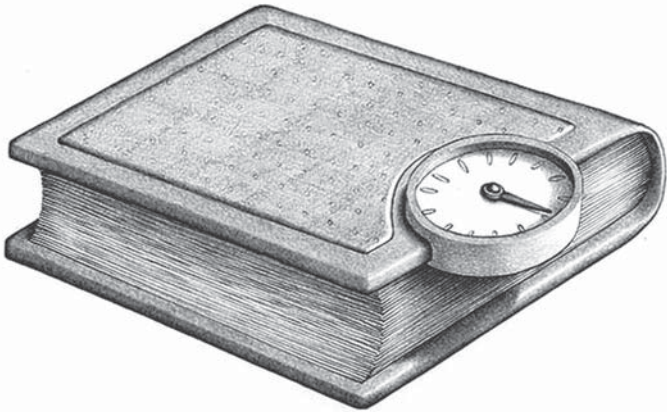
روزنفرها

کارتون خواب



پانولو دالپونته

به بهانه روز کتاب و کتاب خوانی



Dalponte

زبان مادری

فرا تر از مرزهای سیاسی



دکتر حمید حشمدار
مدیر مرکز گفت‌مان صلح
برای همه

در طول تاریخ بشر و آنچه می‌توان به عنوان تاریخ به آن اعتماد نسبی کرد، همواره اهل دین، اندیشمندان، معلمان، فعالان مدنی و اجتماعی و... به موضوع اقلیت‌ها توجه کرده‌اند و یقیناً در تاریخ نانوشته آینده نیز مورد دقت خواهد بود. اقلیت، خود در گونه‌های متفاوتی رخ می‌نمایاند، اما فشارهای مشترکی را تحمل می‌کند، کمبود در محدوده‌ای مشخص به نسبت بیش‌بودن آن دیگری، چه در زبان باشد و چه در دین، مذهب، فرهنگ یا نژاد و قومیت، مراتبی را سازمان می‌دهد که در اینجا با وام‌گرفتن و تصرفی بر واژه برآمده از نظریه «بهینگی» آن را توصیف می‌کنیم. منطق حاکم بر بهینگی که نظریه‌ای در ساخت زبان شناختی است، بر این فرض استوار است که محدودیت‌ها را نمی‌توان به‌صورت صفر و یک تفسیر کرد، بلکه محدودیت‌ها براساس رابطه‌شان با یکدیگر رتبه‌بندی می‌شوند. در تعریف «بهینگی» نگارنده، منطق اصلی و فرض استوار، محدودیت‌ها را صفر و یک نمی‌داند و جایگاه محدودیت‌ها (اقلیتی - اکثریتی) را در عرصه اجتماعی در رابطه با یکدیگر تبیین می‌کند، اما این جایگاه براساس عدالت اعم از اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و... باید محقق شود. اقلیت، چنان نسبی است که با تغییر اندک زمانی و مکانی می‌تواند اکثریت محسوب شود و اکثریت نیز چنین است. حال به‌سرآغ یک عرصه اقلیتی می‌رویم؛ زبان! آنچه تاکنون نیز درباره آن چند سطر ی گفته‌ایم، زبان‌های بومی یا اقلیتی و به تعبیری دیگر محلی یا قومی، ازارهایی یا ژرفای فرهنگ هستند. اگر بخواهیم تصویر واضح‌تری از این موضوع داشته باشیم باید به چند نکته توجه کنیم. قریب به هفت هزار زبان در دنیا وجود دارد، اما محققان تخمین می‌زنند که فقط ۲۳ زبان از سوی نیمی از جمعیت جهان استفاده می‌شود. تخمین زده می‌شود ۳۷۰ میلیون نفر از مردم بومی دنیا، از حدود چهار هزار زبان مختلف استفاده می‌کنند. حدود ۶۰۰ زبان بومی در قرن گذشته از بین رفته و این نرخ نابودی در حال حاضر یک زبان در هر دو هفته است. پس ما با یک بحران خزنده و آرام از بیرون و تخریب‌گر از درون مواجهیم، اما راهکار چیست؟ آنچه به ذهن نگارنده می‌رسد، تقویت و آموزش زبان‌های بومی از طریق آموزش زبان‌های اقلیتی است و نه آموزش به زبان بومی یا محلی، دیگر اینکه ایجاد و توسعه رسانه‌های محلی یا قومی و بیش از آن، در کشور ایران که از دیرباز زیستگاه گروه‌های قومی و ملی و زبان‌های مختلف بوده است، سه دلیل مجوری برای حفظ زبان رسمی وجود دارد که آموزش به زبان بومی را

طیبه سیاوشی،شاه‌عنایتی نماینده مجلس



توران میرهادی، نویسنده حوزه ادبیات کودکان و یکی از شخصیت‌های برجسته فرهنگی کشور بود که بیش از ۶۰ سال در گستره آموزش‌وپرورش و ادبیات کودکان کوشید و پس از بنیان‌گذاری شورای کتاب کودک، سرپرستی تدوین و تألیف فرهنگ‌نامه کودکان و نوجوانان را برعهده داشت. او به همراه خانواده‌اش مدرسه فرهاد را تأسیس کرد که پیشرفته‌ترین دیدگاه‌های آموزش‌وپرورش در ایران، نخست در این مجتمع، تجربه و در صورت کسب اعتبار در نظام آموزش‌وپرورش، اجرا می‌شد. به این صورت، مدرسه فرهاد به یکی از مدرسه‌های پیشگام در ایران تبدیل شد. میرهادی در زمانی که سنت‌شکنی بسیار دشوار بود، سیستم آموزشی مدرسه فرهاد را با ساختار شکنی نظام آموزشی «معلم‌محور» ایجاد کرد و اعتقاد داشت بزرگ‌ترین خطری که آموزش‌وپرورش کشور ما را تهدید می‌کند، عامل اسارت‌بار رقابت است که همه‌گیر شده و با وجود این عامل، نمی‌توان انسان‌هایی سازنده را به جامعه تقدیم کرد. بر همین اساس، ویژگی اصلی مدرسه فرهاد، رقابتی نبودن آن بود. از دیگر تلاش‌های این زن ایرانی، رسمیت‌دادن و نهادسازی در حوزه ادبیات کودکان با راه‌اندازی شورای کتاب کودک در ایران بود؛ شورایی مستقل، غیردولتی و غیرانتفاعی که با هدف کمک به روند شکل‌گیری ادبیات کودکان اصیل و غنی، کار تدوین فرهنگ‌نامه کودکان و نوجوانان را پیش برد و قریب به نیم‌قرن، به‌عنوان نهادی مادر در حوزه ادبیات کودک به فعالیت پرداخت. پوراندخت (پوران) سلطانی‌شیرازی نیز از دیگر زنانی است که حوزه کتاب ایران مدیون و

یادبود

درفراق ۲مادر

مرهون تلاش‌های اوست؛ زنی که دو، سه ماه پس از ازدواج، برای همیشه همسرش را از دست داد و تا ۶۰ سال بعد، در فراق این عشق ماند. ضربه شدیدی که از فقدان همسرش بر زندگی او ایجاد شد، سلطانی را از عرصه سیاسی بیزار و دور و به حوزه فرهنگ و آموزش نزدیک کرد و از همین‌رو در کار کتابخانه و کتابداری کام برداشت. سلطانی، مرکز ملی کتابداری و انجمن کتابداران ایران را پایه‌گذاری کرد و در گسترش آموزش عالی کتابداری در سطوح کاردانی، کارشناسی، کارشناسی‌ارشد و دکترا در دانشگاه تهران نقش مؤثری ایفا کرد. یکی دیگر از زحمات ارزشمند او، معطوف به تأسیس ساختمانی جدید برای کتابخانه ملی ایران بود؛ مسئله‌ای که از پیش از انقلاب درگیر آن بود و با ریاست سیدمحمد خاتمی در سازمان اسناد و کتابخانه ملی در اوایل دهه ۷۰ و سپس در دوران ریاست‌جمهوری‌اش، ساختمان جدید کتابخانه در اراضی عباس‌آباد به



طیبه سیاوشی

بیشخوان

یکی از اصلی‌ترین مطالب است و مطلب دیگر تحت عنوان «با اعظم چه کنیم» آمده است. در این شماره مقالاتی به قلم دکتر محمدمهدی جعفری، مهندس لطف‌الله میثمی، مهندس محمد توسلی، دکتر محمدمهدی گرگانی، دکتر حبیب‌الله پیمان و دکتر احمد زیدآبادی آمده است. همچنین در شماره آبان گفت‌وگویی ویژه با

طالقانی وزمانه ما

مجله چشم‌انداز ایران در آبان ۹۸ ویژه‌نامه آیت‌الله محمود طالقانی را منتشر کرد. در این شماره «طالقانی و زمانه ما»



سرانجام رسید و سلطانی از همین جهت، از پیگیری و جدیت خاتمی در این امر یاد کرده است. تا زمانی که بیماری سلطانی تشدید نشد، همچنان در کتابخانه ملی حضور داشت و اکنون میز، صندلی و سایر یادگارهای او در کتابخانه ملی در معرض نمایش است؛ جایی که آن را مانند فرزندش دوست می‌داشت و از اینکه توجه چندانی نسبت به کتاب و کتابخانه در بین مسئولان کشور ایجاد نشده است، همواره ابراز تأسف می‌کرد. سرانجام نیز پوران، پس از ۶۱ سال فراق همسرش، در شانزدهم آبان‌ماه ۱۳۹۴ درگذشت و «اشک پوری» دیگر دیده نشد و به فاصله یک سال و دو روز بعد، توران، در هجدهم آبان‌ماه سال ۱۳۹۵ از دنیا رفت. در داستان این دو زن، اولین نقطه وصل، اعدام همسرانشان بود که در پی تشدید فضای دیکتاتوری پس از کودتای ۲۸ مرداد آنان را به هم نزدیک کرد و به‌این‌ترتیب، نسلی که امیدهای خود را در پی فضای متسدد دهه ۳۰ برارفته دیدند، به عرصه فرهنگی هجرت کردند و میراثی ماندگار را برای ما به یادگار گذاشتند؛ دو زن که یکی «مادر ادبیات کودکان در ایران» و دیگری «مادر کتابداری نوین ایران» و نمادی باصلابت از کتابخانه ملی و شورای کتاب کودک بودند؛ دو نهادی که حق زیادی بر گردن اهالی فرهنگ و کتاب و کودک داشته و دارند. بی‌شک توران و پوران ازجمله زنانی بودند که نقشی مؤثر روی دیگر زنان و دختران ایرانی برای ورود به عرصه‌های فرهنگی داشتند و با تلاش چشمگیر این دو زن در حوزه ادبیات، آموزش و کتآب در ایران، حوزه فرهنگی این سرزمین با حضور زنانی فرهیخته و متشخص، عجین و آمیخته شد. بدون‌تردید این دو زن، الگویی برای فعالیت مدام و مستمر تمام زنان ایرانی هستند و استفاده از نکته‌سنجی‌های آنان، راهگشای بسیاری از مشکلات آموزشی و فرهنگی در کشورمان خواهد بود.



کودکان معلول ذهنی موسسه خیریه کهریزک،

قلبشان را نثار مهربانی‌تان می‌کنند.



موسسه خیریه کهریزک
مرکز نگهداری، درمان
و آموزش معلولین و سالمندان
غیردولتی، غیرانتفاعی، مردمی



کمک‌های مردمی: | kahrizakcharity

روابط عمومی: | ۸۸۳۱۰۶۸۸

۴۲۱۱۴

۷۳۳*۱۰۰۱#

۴۳۲۱*۷۸۰*

۷۳۳*۱۰۰۱#